

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفْنَ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۰۷) لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ، فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ (۱۰۸) أَفَمَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٍ، أَمْ مَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَأَنْهَارَ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰۹) لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا، رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۱۰) إِنْ اللَّهُ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمْ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۱۱)

تئوری مسجد ضرار

سطح آیات در جلسه گذشته دیده شد. چندین نکته در عمق وجود دارد که باید تبیین بشود. اولین نکته این که ضرار و تئوری مسجد ضرار، ضررش **بحث ضرر دینی** است، نه بدنی! شما اگر خود آیات را ببینید، در مقابل چنین ضرری آیه ۲۳۱ بقره را اگر ببینید: **وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَبَّغْنَ أَجْلَهُنَّ فَأُمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَخُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ؛** وقتی می‌خواهید زن‌ها را طلاق بدهید، وقتی که عده‌شان تمام شده، یا به **معروف** نگه دارید، یا به شایستگی رها کنید. به هر جهت زندگی باید به شایستگی بگذرد. **وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا؛** با ضرر نگه ندارید. به قصد آسیب رساندن نگه ندارید! **لَتَعْتَدُوهُ؛** این لام لام عاقبت است؛ یعنی برای ضرر نگه ندارید که عاقبتش به ستم ختم می‌شود. این ضرر، **ضرر دینی و اعتقادی** نیست. **ضرر بدنی و روانی** است.

این یک ضرر است. آن چیزی که در آیات مسجد ضرار دارد بیان می‌شود، یک ضرر دیگری است. نام این

مسجد هم مسجد ضرار نبوده، ولی چون کسانی که اتخاذ می‌کنند مسجد را ضرراً.

کار حرفه‌ای برای ضرر زدن به دین

اتخاذ هم عرض شد؛ یعنی انتخاب؛ یعنی کار حرفه‌ای کردن. در خود واژه اتخاذ آمده که اخذ به چیزی کردن، مثلاً در آیه **وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا** (فرقان: ۳۰) این خیلی فرق دارد با کسانی که ترکوا هذا القرآن. یک نفر **اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا**؛ یعنی به عنوان یک کار حرفه‌ای با قرآن مهجوراً برخورد می‌کند؛ یا مثل **مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعُنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا** (عنکبوت: ۴۱). این اتخاذ هم انتخاب خودشان است؛ عالماً دارد اتخاذ می‌کند؛ یعنی **کار حرفه‌ای روی ضرر زدن به دین!**

ببینید صرف این که کسی برود یک مسجدی را تأسیس کند که مسجد دیگری را ضعیف کند، این البته کار بدی است، ولی این تئوری مسجد ضرار نیست. اگر یک گروه جهادی برای این که روی گروه دیگر را کم کند، تشکیل بشود، این خیلی بد است، ولی تئوری مسجد ضرار این نیست. تئوری مسجد ضرار، یک تئوری **انتخابی** است برای ضربه زدن به دین. در این کار ضربه زدن به دین **تعمدی** باید باشد.

این آیه را شما ببینید که گاهی اشتباه فهمیده می‌شود، آیه ۹۳ نساء: **وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَةُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا**؛ کسی که مؤمن را متعمداً بکشد، جزایش **خلود** در جهنم است، اما این به معنی این است که کسی مثلاً دهن به دهن بشود با مؤمنی و بزند او را بکشد، این جزایش، خلود در جهنم است؟ گفته‌اند: نه! این **جا وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا**؛ یعنی **مؤمناً لایمانه** این که می‌گویند: تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیت است، همین است؛ یعنی طرف را به خاطر مؤمن بودنش، به خاطر بچه بسیجی بودنش بکشد. او مخلد در جهنم است. ببینید با چه عناوین پرطمطراقی و با یک ضرباهنگی پشت هم آمده! **خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَةُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا** وگرنه کسی که از روی عصبانیت بزند کسی را بکشد جزایش خلود در جهنم نیست. فرقی این است که اولی، از روی جنگ با دین و ایمان کسی را می‌کشد. این است که کسی که بحث تئوری مسجد ضرار را دنبال می‌کند؛ قصدش صرفاً حالگیری از یک نفر نیست بلکه **از قصد** می‌خواهد به دین لطمه بزند. این نکته اول.

تئوری مسجد ضرار: جنگ مذهب علیه مذهب

نکته دوم این که در آیه ۱۰۸ داریم که **لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَداً** ببینید ما راجع به عبادت کردن در کلیسا و کنیسه حکم فقهی مان این است که نماز توی کلیسا و کنیسه می شود خواند. البته کراهت دارد. **کراهت** هم معمولاً در عبادات به معنی **اقلّ ثواباً** است، نه این که کار زشتی است و خدا از این کار بدش می آید! و الا عبادتی که برای خدا مکروه و زشت باشد اصلاً عبادت نیست! مثلاً اگر می گویند روزه در عاشورا کراهت دارد؛ یعنی ثوابش کمتر است. اگر خدا دوست نداشته باشد که از مباح پایین تر است و اصلاً در این صورت عبادت شکل نمی گیرد! به هر حال توی کلیسا و کنیسه می شود نماز خواند، اما توی مسجد ضرار نمی شود نماز خواند. **لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَداً** است؛ اصلاً حرام است؛ چون **نهی** به خود نماز تعلق گرفته؛ یعنی خود نماز باطل است. ممکن است کلیسا و کنیسه یک شاخی جلوی مسجد باشد اما تئوری و فکر مسجد ضرار، عملاً **جنگ مذهب علیه مذهب** است. بعضی فکرها بسیار فکر خاصی است و عملاً جنگ مذهب علیه مذهب درست می کند. با مذهب شما می توانید مذهب را خنثی بکنید!

در میان قرائت‌های مختلف از دین، محور وحدت کیست؟

شما این آیه ۱۰۳ آل عمران را مقایسه کنید با آیه ۱۰۹ توبه که در هر دو آیه داریم که شما در لبه هستید: در آیه ۱۰۳ آل عمران جریان جاهلیت این‌ها را بیان می کند که: (۵۷: ۱۸) **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا**؛ اعتصام به حبل الله کنید، تفرقه هم نکنید. که این آیه در متن خودش امامت و **ولایت** را اثبات می کند. وقتی می گویند شما با هم وحدت داشته باشید، اولین سؤالی که مطرح می شود این است که **محور وحدت** کیست؟! اگر بگویید، دین محور وحدت است، این حرف، صرفاً راهبردی و استراتژیک است. این نقشه‌ی پیاده شده روی زمین نیست. (map over) است و من باز می توانم سؤال کنم، دین با کدام قرائتش؟ اگر دین محور وحدت است، خب توی همان دین، یکی می گوید بجنگیم، یکی می گوید نجنگیم... چه بکنیم؟ ما یک محور وحدت در روی زمین می خواهیم. برای همین است که کنار وحی، خود رسول را داریم؛ چون آن **حرف راهبری** باید روی زمین بیاید، لذا کنار **اندیشه امام**، خود امام را داریم. اصلاً چرا ما رسول داریم و فقط پیام رسالت مثل یکسری الواح

نیامده؟! چرا باید رسول باشد؟! چون محور اتحاد در روی زمین، رسول است. همین حرف را ادامه بدهید همه چیز معلوم می شود. دین با کدام قرائت و با حکم کدام حاکم؟! باید دقت کنیم دینی که بخواهد روی زمین پیاده بشود باید معلوم باشد با چه قرائتی و حول چه محوری؟! این **حبل الله** چیست که باید به آن **اعتصام** کرد؟ اگر می گویند: **حبل ممدود من السماء إلى الارض**؛ آن ها ریسمان بین آسمان و زمین هستند، که رشته طناب آن طرف به دست خدا قرار گرفته و شما آن طرف را که نمی توانید بگیرید، باید این طرف رشته را بگیرید، پس باید توی زمین دنبال این ریسمان بگردید و حول آن متحد بشوید و خودتان را بکشید بالا. (۲۲: ۲۲)

وَأذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءَ فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ؛ یادتان بیاید که شما با هم دشمن بودید و بین قلوبتان را **تألیف** داد. **فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا؛** به نعمت او برادر شدید. **وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ (آل عمران: ۱۰۳)؛** شما لبه حفره آتش بودید آن موقع که کافر بودید.

یک موقع لبه حفره آتش هستید. این امید هست که آدم خودش را از لبه آتش بکشد کنار؛ موقع کفر. یک موقع است که شما توی جامعه اسلامی هستید و براساس بی تقوایی حرکت می کنید **بُنْيَانُهُ عَلَىٰ شَفَا جُرْفٍ هَارٍ (۱۰۹)؛** لبه جرف هستید. عرض شد جرف این سیلاب هایی است که دو طرف بستر رود را می شوید، یک لبه ناپایداری ایجاد می کند که به آن جرف می گویند. این لبه آتش هستید اما خبر ندارید. چون فکر می کنید زیر پایتان محکم است و روی زمین هستید، اما لبه جرف هستید. این است که شناسایی این پدیده ماندگاری در بستر دینی و مهجور کردن دین، به مراتب پیچیده تر و ضربه اش هم سهمناک تر است؛ چون نمی فهمی از کجا ضربه می خوری! برای همین است که اگر **هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرُهُمْ فَاتَلَّهُمُ اللَّهُ (منافقون: ۴)** را راجع به همین پدیده داریم.

محوریت ولیّ

(۲۱: ۲۵) نکته بعدی این که مسجد ضرار را فقط می شود به **امر ولیّ** آتش زد. مردم همین طوری نمی توانند یک مسجد را به آتش بکشند. فقط به امر ولیّ است که چنین کاری مجاز می شود؛ یعنی یک مبارزه با **محور ولیّ**

است. آن جاست که **نقش ولی** کاملاً بارز است. کما این که در جنگ‌ها درخت را نمی‌شود قطع کرد، اما توی جنگ با یهودی‌ها برای تار و مار کردن یهودی‌ها درخت‌ها را قطع کردند. **مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيْخِزْيَ الْفَاسِقِينَ** (حشر: ۵) (۴۴: ۲۶)

از فضایل مسجد: **فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا**

نکته بعدی این که توی مسجدی بروید که **فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا** (۱۰۸)؛ مردانی که دوست دارند توی مسجد طاهر بشوند. مسجد جای طهارت است. یک موقع بحث **طهارت‌های ظاهری** است. یک موقع بحث **طهارت‌های باطنی** است. طاهر بشوند که چه بشود؟! این طهارت‌ها به چه درد می‌خورد؟

آیه وضو را نگاه کنید؛ آیه ۶ مائده: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا؛** اگر آب پیدا نکردید، با خاک پاک تیمم کنید. **طَيِّبًا فَاْمَسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ؛** خدا حرج نمی‌خواهد. **وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ؛** خدا می‌خواهد شما طاهر بشوید. با خاک‌مالی؟! با خاک‌مالی مگر آدم طاهر می‌شود؟! آدم حمام برود که طهارتش بیشتر است! پس این طهارت، همان طهارت باطنی است. وضو می‌گیرید، تیمم می‌کنید و در مسجد می‌روید تا به آن طهارت باطنی نزدیک شوید که **فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا؛** توی مسجد عده‌ای هستند که می‌خواهند طاهر بشوند، حالا با شدت و ضعف. این می‌شود جزء فضایل مسجد.^۲

در سوره توبه دارد **وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ** (۱۰۸) کدام مطهرین؟ کسانی که طهارت باطنی دارند چون با طهارت باطنی است که با حقایق دین می‌شود تماس برقرار کرد اگر داریم **لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ** (واقع: ۷۹)؛ قرآن را فقط اهل طهارت می‌توانند مس کنند، پس باید فرد با نماز و تهجد و ... طهارت باطنی پیدا کند تا بتواند با **حقیقت قرآن** تماس پیدا کند آن وقت این کسی که طهارت باطنی پیدا کرده نمی‌تواند نجاست را تحمل کند.

(آیه ۱۰۹ و ۱۱۰ توبه در حکم یک جمله معترضه است) **اهل جهاد کسانی هستند که نمی‌توانند نجاست را تحمل کنند.** این که رزمنده‌ها از **مسجد** به **جبهه** می‌رفتند برای این بود! واقعاً کسی که طاهر بشود، پای جبهه و جهاد هم می‌ایستد و می‌شود مصداق **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ (۱۱۱)**؛ آن وقت جان این فرد جانی می‌شود که خریداری می‌شود. خدا این جان را می‌خرد. خدا جنس بنجل نمی‌خرد. در این دو آیه آمده بشارت بده به **التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الَّذِينَ يَدْعُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۲)** این طهارتی که با حقایق قرآن تماس گرفته، این آدم پای جبهه و جهادش هم می‌ایستد؛ چون نجاست را نمی‌تواند تحمل کند.

(سؤال) متطهّرین در باب تفعل است. به باب رفته است. چرا؟! چون «زیاده المبانی تدلّ علی زیاده المعانی»؛ توی باب که می‌رود، معانی، غلیظ می‌شود. متطهّر دو جور معنی می‌دهد: یکی این که کسانی که خودشان را به پاکی می‌زنند. چون که باب تفعل این معنا را می‌دهد. خودت را به کاری زدن توی این باب معنی می‌دهد. داریم که **إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ**؛ اگر حلیم نیستی، راه کارش این است که فتحلم: خودتان را بزیند به حلم. فیگور بی‌خیالی بگیرید! فعلاً فیگورش را بگیرید، که باشد حالا کاری به تو ندارم! یواش یواش ستکون حلیم؛ یواش یواش آدم بر خودش مسلط می‌شود. مطهّرین هم می‌تواند به معنای آدم‌های خیلی پاک باشد، یا به این معنا باشد که **فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا**؛ کسانی هستند که دارند خودشان را به پاکی می‌زنند و تلاش می‌کنند که پاک بشوند. (۴۵: ۳۶) در مورد قوم لوط داریم **إِنَّهُمْ أَنَا سٌ يَتَطَهَّرُونَ** (اعراف: ۸۲)؛ یک عده که به این‌ها تهمت می‌زنند، نمی‌گویند این‌ها یک قوم مطهر هستند، می‌گویند: این‌ها بچه امل هستند؛ یعنی این‌ها خودشان را به پاکی می‌زنند و قیافه می‌گیرند.

تشبه به افراد، انسان را شبیه آنان می‌کند

در حالی که **فیگور طهارت** هم خوب است و اصلاً از همین جا شروع می‌شود که آدم **بچه مثبت** باشد و تیپ بچه مثبت بزند که همین رفته رفته او را در ردیف **آدم مثبت‌ها** قرار می‌دهد. برای همین در روایت امیر

المؤمنین است که مَا تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَنْ أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ؛ کسی خودش را به قومی متشبه نمی‌کند الا این که می‌رود که از آن قوم بشود. لذا گفته‌اند تشبه به اهل ایمان پیدا کنید! آدم یواش یواش شبیه آن قوم می‌شود. طرف موهایش را بلند می‌کند و می‌بندد با این توجیه که پیغمبر هم موهایش بلند بود، پس یک عبا هم بپنداز که بشوی مثل او! در حالی که هر وقتی یک جوری هست! (۵۴: ۳۸) از امیر المؤمنین می‌پرسند چرا ریش‌هایتان را رنگ نمی‌کنید؟ پیغمبر رنگ می‌کرد؟ می‌گویند: **ذَلِكَ وَالدِّينُ قُلٌّ**؛ آن موقع دین در اقلیت بود و برای این که ما با یهودی‌ها قاطی نشویم گفتند مسلمان‌ها ریششان را رنگ کنند. **فَأَمَّا الْآنَ وَ قَدْ اتَّسَعَ نِطَاقُهُ وَ ضَرَبَ بِجِرَانِهِ فَاْمُرُوْا وَ مَا اخْتَارَ**؛ امروز که دین در اکثریت قرار گرفته و شتر دین سینه بر زمین کوبیده و مستقر شده (لزومی ندارد ما تفاوتمان را با یهودی‌ها نشان بدهیم) هر که هر جور می‌خواهد عمل کند؛ می‌خواهد رنگ کند نمی‌خواهد نکند.

هر موقع یک جور است. این که بچه مذهبی موهایش را بلند می‌کند و می‌بندد خرده خرده داخل یک اکیپی قرار می‌گیرد و یک جور خاصی به او نگاه می‌کنند. یک عده آدم‌هایی رغبت می‌کنند با او تماس بگیرند! و یک عده دیگری رغبت نمی‌کنند با این آدم تماس بگیرند! یکهو بین آدم‌هایی بُر می‌خورد! لذا تیپ بچه مثبت داشتن، خود متطهر بودن که آدم خودش را به طهارت بزند، نه این که ریا کند، ولی توی این جریان بیاید و ظاهر را هماهنگ کند، به هر حال توی يتطهروا ممکن است این معنا هم نهفته باشد.^۴

این دو آیه (جمله معترضه) بحث را از بحث مسجد خارج می‌کند

(سؤال) در افتتاحیه مسجد ضرار اول از پیغمبر خواستند نماز بخوانند و پیغمبر قبول نکردند، بعد جوان خوب و بی‌خبری را آوردند که قرائتش خوب بود و از غفلت او استفاده کردند. و این برای او لکه ننگ شد که وقتی بزرگ هم شده بود و می‌خواستند پیش نماز مسجد قبا بکنند، نگذاشتند که تو قبلاً پیش نماز مسجد ضرار بودی! البته در زمان خلیفه دوم و سوم به شفاعت امیر المؤمنین پیش نماز مسجد قبا می‌شود. این است که کسی مثلاً در دانشجویی یک غلطی کرده تا ۵۰ سالگی هم این سوء سابقه در اذهان هست.

اساس باطل، فرو ریختنی است

این دو آیه (جمله معترضه) بحث را از بحث مسجد خارج می‌کند و یک بیان کلی به خودش می‌گیرد. شبیه جمله معترضه می‌شود. خیلی جاها توی قرآن این را داریم که بیان از جزء به کل می‌رود که؛ **أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ؛** کسی که جریان و بنیان خودش را روی **تقوا و رضوان** بگذارد مثل کسی است که **أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَأَنْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ (۱۰۹).** این حرف کلی را قرآن بارها و بارها تکرار می‌کند که این عالم با مصالح ساختمانی حق بنا نهاده شده. **وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ؛** عالم با **مصالح حق** ساخته شده و برای حق ساخته شده. برای همین هم عالم باطل را در خودش نمی‌تواند تحمل کند. اجتناب می‌کند؛ بیرون می‌اندازد. این که داریم **وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ (ابراهیم: ۲۶)؛** یعنی باطل را در می‌آورد و به کناری می‌اندازد؛ مثل لاشه‌ای که دریا بیرونش می‌اندازد.

(۵۰: ۲۵) این ساختمان عالم است. ساختمان فرد هم همین است. ما که دبه نیستیم که هرچه در ما بریزند در خود نگه داریم! کما این که در ساختمان جسمی مان به تجربه دریافتیم که اگر سم بخوریم بالا می‌آوریم! چه علنی بخوریم و چه در خفا. در مورد ساختمان روح هم همین است. عالم هم همین است. این طور نیست که هر کاری بکنی هیچ واکنشی نشان ندهد! **مزاج عالم** هر جریانی را که احداث بکنید، در خودش تحمل نمی‌کند. **مزاج عالم دیر یا زود باطل را بالا می‌آورد. باطل را اجتناب می‌کند و بیرون می‌دهد.** چون عالم مزاج دارد و مزاجش حق است.

خود را محور عالم ندانید!

ممکن است این سؤال را بکنید که پس این همه باطل چرا بیرون نمی‌ریزد؟! چون شما خودتان و مدت زمان عمر خودتان را برای تحلیل، محور قرار داده‌اید! مگر حتماً شما باید ببینید که باطل بیرون ریخته شده. مگر شما برای فهم کل عالم محور هستید؟! شما **جریان کل عالم** را ببینید که باطل می‌آید و یک سرسبزی از خودش نشان می‌دهد و بعد اجتناب می‌شود و می‌ریزد بیرون. این است که توی همین عالم **وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.** این جا

می‌شود نه روز قیامت! فقط شما خودتان را محور عالم حساب نکن که حتماً توی مدت زمان عمر شما نقطه بدأ و ختم این جریان باطل را ببینی. این باغ باغبان دارد و بالاخره درخت ناجور و علف هرز را می‌کند و وجین می‌کند. اگر فکر کنید باغی هست که علف هرز ندارد، آن **بهشت** است و دیگر اسمش دنیا نیست، اما اگر علف هرز قد کشید و در کل عالم شد به اندازه **جریان حق**، آن وقت اعتراض کن! (۴۳: ۵۴) اما می‌بینید وقتی جریان باطل را خدا توصیف می‌کند یا به صورت کلمه خبیثه یا به صورت **فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً**؛ به هر حال سیل می‌آید، کف هم دارد. اگر سیلی باشد که کف نداشته باشد، آن **کوثر** حضرت زهراست که در قیامت است **فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا**؛ اگر دنیاست که سیل آن زبد را هم تحمل می‌کند، اما **فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ** (رعد: ۱۷)؛ حق در همین زمین (بحث قیامت نیست) می‌ماند. اگر در مدت عمرتان می‌بینید یک فردی و یک جریانی مستأصل است برگرد به عقب. برای همین است که داریم **سَيِّرُوا فِي الْأَرْضِ**. این آیه مال جهان‌گردی و صنعت توریسم که نیست! اصلاً ائمه از **سَيِّرُوا فِي الْأَرْضِ** تعبیر به سیروا فی (حوادث) القرآن شده است. نگاه کن ببین بدأ قومی از کجا شروع شد، با چه شالوده‌ای شروع شد؟ و کجا ختم شد؟ با چه گناہانی شروع کردند و عاقبتشان چه شد؟ لذا داریم که **قُلْ سَيِّرُوا فِي الْأَرْضِ فَأَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ** (نمل: ۶۹) در زمین سیر کن تا این چیزها را ببینی، نه این که بروی آنتالیا! اگر می‌بینی در یک مقطع زمانی قومی مستأصل هستند، برو عقب و به باطلی که در عالم تولید کرده‌اند نگاه کن و دست وجین‌کننده این باغ را ببین که حالا یک ملتی، یک تفکری را به استیصال کشانده است. لذا باطل را عالم نمی‌تواند تحمل کند **وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ**؛ همین عالم باطل را نمی‌تواند تحمل کند.

انتقام الهی در همین دنیا قطعی است

برای همین است که در سوره زخرف آیه ۴۱ داریم که: **فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ**؛ تو را که ببریم انتقاممان را می‌گیریم. حتماً که در دوران حضور و حیات تو نیست این **انتقام**. پس همه انتقام‌ها که نباید دوره حیات ما اتفاق بیفتد! شما بیا از **افق بالاتر** نگاه کن می‌بینی **باطل** هست، حق بیشتر هست و اگر باطلی هم

هست زیر سر خودمان است؛ مثلاً بی اقبالی مردم به دین به خاطر شما آخوندهاست که عالم بی عمل هستید: **إِنَّمَا زَهَّدَ النَّاسَ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ كَثْرَةُ مَا يَرَوْنَ مِنْ قَلَّةٍ مِّنْ عَمَلٍ بِمَا عَلِمُوا؛** این چیزهای زیادی که از عالمان بی عمل می بینند مردم را بی رغبت می کند نسبت به دین. با این کار اعصاب ملت را به هم می ریزند و گرنه **فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا؛** اصلاً روی سیل کف ایجاد می شود. اگر گیاهی هست علف هرزی هم هست ولی وجین می شود.

(سؤال) (۰۴: ۰۲: ۰۱) یزید مکالمه ای دارد با حضرت زینب که به حضرت می گوید: شما باطل بودید که خدا شما را به این وضع دچار کرد، حضرت زینب می گویند: نخیر! خدا شما را گرفتار **استدرج** کرده. **وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ* وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ** (اعراف: ۱۸۳-۱۸۲)؛ خدا دارد شما را به استدرج می کشاند که ریشه تان را بکند! ممکن است که شما به طرف **مهلت** بدهی که رشد بکند که درست بتوانی خرابش بکنی. این هم یکی از **سنن الهی** است. این که خدا کمک می کند، نه این که کمک می کند تا پایدار بشود! **خَبِيثٌ كَثِيرٌ وَيَجْعَلُ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعًا** (انفال: ۳۷) یعنی گاهی می خواهد این ها را جمع کند و متراکم بکند (قلقلی کند) و بعد پرتشان کند. (۰۳: ۰۳: ۰۱)

پس سنت استدرج خودش تأییدکننده این جریان است. خدا بالاخره این ها را بیرون می ریزد **أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ** (محمد: ۲۹)؛ این **ناخالصی ها** را خدا بیرون می ریزد. البته خدا همه بیماری ها را بیرون می ریزد. راجع به امراض شخصی هم همین است. بیماری سرطان تا یک حدی **ظهورات** ندارد، بالاخره ظهورات پیدا می کند و چشم پوست و .. درگیر می کند و آن وقت معلوم می شود و همه می فهمند. گناهان و مشکلات داخلی آدم هم بالاخره خودش را نشان می دهد. **عجب و خیالات فاسد** و ... بالاخره ظاهر می شود جایی و آبروی آدم را می ریزد برای همین گفته اند: **وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ** (بقره: ۲۳۵)؛ یا درمان کنید یا آبرویتان را می برد! بالاخره عجب آدم دیر یا زود بیرون می ریزد. بالاخره این خیالات فاسدی که در ذهن آدم راه می رود یک روزی آبروی آدم را می برد. **مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ**، لذا از آن چیزی که در خودتان مخفی کردید بترسید که همان ها آبروی آدم را می برد. خیلی چیزهایی درون ما هست که درمان نمی کنیم و آبرویمان را می برد.

بنای اضطراب آور

(۱۱۰): لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ؛ این تفکری که آدم بنا می‌کند، این بنا تبدیل به اضطراب می‌شود. ريبه به معنای شکی است که اضطراب‌زا باشد، اما کسی که در احکام شک دارد که اضطراب ندارد! کسی در مسیر خیر به چنین اضطرابی نمی‌رسد.^۵ (۳۴: ۰۸: ۰۱) کسی که توی **مسیر دین** باشد، ريبه و شک‌های اضطراب‌زا نمی‌گیرد. این **شک‌های اضطراب‌زا** به خاطر همین است که بنایش روی جرف و جای لرزان است. ما هم که دبه نیستیم هرچه بخواهند درونش بریزند و ما هم بگوییم این اندیشه را می‌پذیریم! تأثیر مخفی، یا غیر مخفی سم خوردن هم که فرقی نمی‌کند! این بنایی که می‌گذاری به ريبه و اضطراب تبدیل می‌شود. این **نسخه واحده بشریت** است که **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ**. اگر به این نسخه عمل کرد آدم به **اطمینان** می‌رسد و الا قطعاً به **اضطراب** می‌افتد **لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ؛** همیشه در اضطراب است **إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ؛** مگر این که دلش پاره شود و بمیرد. (۵۶: ۰۹: ۰۱)

ایمان فعل اختیاری است

مشکل نفاق بدعاقت مردن است که توضیح آن را در آیه ۷۷ همین سوره دادیم: **فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ؛** نفاق را در سینه این‌ها کاشتیم به خاطر حرف‌هایی که زدند و عمل نکردند **إِلَى يَوْمٍ يَلْقَوْنَهُ؛** تا روز مرگ که در آن روز دیگر نفاق نیست، ولی **ایمان** هم نیست. نفاق می‌رود، ولی ایمان نمی‌آید! چون یک **بحث علمی** داریم و یک **بحث عمل و ایمان** را داریم. کسی که با بدی بمیرد مشکل علمی‌اش حل می‌شود و می‌گوید: **رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا** (سجده: ۱۲)؛ همه چیز درست است. انبیا درست می‌گویند؛ یعنی مشکل نظری حل می‌شود. همه می‌فهمند، اما باز نمی‌تواند ایمان بیاورد؛ چون ایمان، **فعل اختیاری** قلب است. مشکل جهنم این است. مشکل جهنم این نیست که کسی نمی‌فهمد بلکه همه می‌فهمند ولی نمی‌توانند ایمان بیاورند. (۳۱: ۱۱: ۰۱) این جا هم آن مسجد ضرار از بین می‌رود، مثل گوساله سامری مسجد ضرار را سوزاندند، آن از بین رفت اما **وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ** (بقره: ۹۳)؛ این عشق به گوساله باقی می‌ماند.

در قیامت نفاق نیست چون فقط ظهور حق است

شکل **قلب** این است که شما ممکن است مظهر را از بین ببری ولی یک چیزهای دیگر باقی می‌ماند! و آن **وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ** است؛ این که در سینه پر از عشق به گوساله است. مسجد ضرار را می‌شود از بین برد، اما نفاق درونی را نمی‌شود کاری‌اش کرد. آن جا **نفاق داخلی** برطرف می‌شود چون ظاهر می‌شود. نفاق مال جایی است که ظاهری هست و باطنی و باطن خلاف ظاهر و ظاهر خلاف باطن است، لذا در این دنیا می‌شود **منافق** بود، اما روزی که شد **ذَلِكَ الْيَوْمَ الْحَقُّ** (نبا: ۳۹) در روز حق که **فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ** (ق: ۲۲)؛ همه چشم‌ها تیز شد، **نفاق** چه کاری می‌تواند انجام دهد؟ اگر دارد **فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ** (توبه: ۷۷)؛ یعنی تا آن جا نفاق! آن جا دیگر نفاق نیست، منتها **ایمان** هم نیست؛ چون ایمان فعل اختیاری قلب است و قلب باید مختارانه ایمان بیاورد. آن جا هم که صحنه عمل اختیاری نیست! مشکل نظری حل می‌شود و همه چیز را می‌بیند اما آن جا، دیگر توان ایمان آوردن ندارد. وقتی کسی یک عمری به دنبال سراب رفت و رفت و بعد دید آن طرف عده‌ای سبوکشان دارند می‌روند و فهمید آن طرف آب بوده، نه این طرف! حالا چه کار بکند؟ اگر آن جا می‌شد فعل اختیاری کرد، باز می‌شد صحنه تشریح و تکلیف! ولی آن جا براساس **ملکات** کار انجام می‌شود؛ یعنی می‌فهمد ولی ملکه‌اش جور دیگری است و با ملکه دروغ‌گویی باز هم دروغ می‌گوید. با ملکه خلاف، خلاف می‌کند، حال آن که می‌داند خلاف است. در دنیا می‌توانست آن را حل کند.

در قیامت فقط شک‌های علمی برطرف می‌شود

راجع به فرعون و فرعونیان و کفار داریم **وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا** (نمل: ۱۴)؛ که می‌دانستند راه، راه حق است اما انکار می‌کردند. می‌دانی مسیری اشتباه است ولی باز هم می‌روی! این خودش در انسان اضطراب ایجاد می‌کند دیگر! این جا این درمان و راه برگشت دارد، اما آن جا می‌دانی ولی راه برگشت هم نداری و دائماً داری حق را می‌بینی ولی یک کار دیگر می‌کنی، یک جور دیگری هستی؛ لذا در آن جا ریبه و **اضطراب‌های عملی** آدم حل

نمی‌شود، فقط اگر **اضطراب علمی** داشت، آن حل می‌شود! همه چیز را متوجه می‌شود و درست هم متوجه می‌شود و انسان به علم و ادراک درستی می‌رسد.

کسی که در مدار حق قرار گیرد، دچار شک نمی‌شود

به هر حال کسی که در مدار وحی قرار می‌گیرد دچار ریبه نمی‌شود. این آیه را ببینید؛ با تمام اختلافی که در آن هست آیه فوق العاده‌ای است! همه آیات قرآن قابل تأمل است، اما بعضی آیات انگار تگ (tag) دارد و قابل دقت است ۶۶ نحل: **وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً؛** در کار انعام خدا برای شما عبرت گذاشته است. **نُسْقِيكُمْ؛** به شما می‌چشانیم. **مِمَّا فِي بُطُونِهِ؛** از بطن آن انعام **مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ؛** از بین کود و خون **لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ؛** شیر گوارای خالص می‌نوشانیم.

عالم و آدم نسخه بدل همدیگرند

عالم پر از الگوهایی است که نسخه بدل هم هستند که وقتی شما را به چیزی ارجاع می‌دهد، می‌تواند عبرت درست کند برای چیز دیگر. می‌گوید عالم را ببینید، آدم را نتیجه بگیرید؛ چون این‌ها **نسخه بدل** همدیگرند. انگار آدم را دیده‌اید. فیزیک جدید می‌گوید عالم را با big bang یک چیز پاشیده و پخش و پلا شده است؛ و همین جور کرات برای خودشان دارند می‌چرخند و معلوم نیست برای چه؟! تصور ما از عالم یک عالم پخش و پلا است! مگر شما آدم را پخش و پلا تصور می‌کنید؟! مگر آدم پخش و پلا است؟ آدم یک **مرکز فکر** دارد، اوهام و خیالات دارد و همه در یک نظم واحد کنار هم جمع شده‌اند. حالا اگر **نسخه عالم نسخه آدم** است، پس بین عالم را که ما چطور از لای کود و پهن و خون، شیر گوارا می‌دهیم. این نکته اول که ما لابه‌لای بدی‌ها و سختی‌ها و رنج‌ها، خیر می‌دهیم.

نکته دوم حالا که ما چیز خوب می‌دهیم شما ممکن است توی اتخاذها و انتخاب‌ها گند بزنید! **وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ؛** از ثمرات این نخیل و اعناب **تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا؛** شما این **انتخاب** را می‌توانید بکنید

که می‌توانید مشروبات الکلی دریاورید، یا روزی پاک و رزق حسن. این دیگر انتخاب و اتخاذ توست. همین را می‌توانی عقل‌با بکنی، یا عقل‌افزا! **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ**؛ این نشانه است برای کسانی که عقل توی کله‌شان هست.

حرکت با ایحاء الهی آرامش می‌آورد

حالا من می‌خواهم رزق حسن اتخاذ کنم؛ **وَأُوْحَىٰ رَبِّيَ إِلَى النَّحْلِ**؛ با وحی می‌شود این کار را انجام داد. گفتن به زنبور برای این است که زنبور به **ایحاء الهی** عسل درست می‌کند. **أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ**؛ حالا تو اگر در **مدار وحی** باشی، **ثُمَّ كَلِمَٰتٍ مِّن كُلِّ الثَّمَرَاتِ**؛ ای زنبور از کل ثمرات بخور! **فَاسْأَلِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلَالًا**؛ راه‌های خدا را برو! این راه‌های مختلف پروردگارت را که می‌روی **يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ**؛ توی این راه همه عسل می‌دهند. با طعم‌های مختلف. روی چیزهای مختلف نشسته‌اند و عسل‌های مختلف می‌دهند، ولی در این مدار همه عسل می‌دهند. همه قرار نیست copy-past هم‌دیگر بشوند و همه یک کار بکنند، ولی همه به ایحاء الهی حرکت می‌کنند و از ثمرات استفاده می‌کنند و **سبیل مختلف** می‌روند، تحت ربوبیت خدا قرار می‌گیرند و تحت ربوبیت خدا این‌ها عسل می‌دهند. خروجی‌شان این می‌شود! **شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ**؛ آن وقت در چیزی که می‌دهند شفاء هست. باز می‌بینید کنارش یک تگ (tag) می‌گذارد **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ**؛ این آیه‌ای است برای کسانی که فکر می‌کنند. باید سر این‌ها فکر کرد.

ما اگر به ایحاء الهی حرکت بکنیم و سبیل رب را ذللاً و رهوار و متواضعانه و با شانه‌های پایین انداخته و رام بیماییم، یک آدم سلم در مقابل **اراده‌های الهی** که نه از ریبه و نه از اضطراب خبری هست، او از شراب‌های مختلف می‌خورد و آدم‌های جورهای مختلف می‌شوند و برکات و خروجی آن عسل شفاء می‌دهد. این خیلی جای فکر کردن دارد. برای اهل تفکر. بنشینید این مثل‌ها را توی قرآن فکر کنید. این‌جا می‌شد بگویند و اوحی ربک الی النمل؛ چون مورچه هم به ایحاء الهی حرکت می‌کند. مورچه هم جامعه پیچیده‌ای دارد، اما این‌جا فقط بحث پیچیدگی نیست!

(۱۱۱): إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ؛ حالا چنین **جان طیب** و طاهر را

می‌خریم چنین آدمی پای **جبهه و جهاد** می‌ایستد که پلیدی را نمی‌تواند تحمل کند و می‌آید پای معامله با خدا و همه توانش را در راه قرار می‌دهد. خدا هم جان او را می‌خرد و بیشترین چیز را به او می‌دهد. خدا، هم جنس خوب می‌خرد و خوب هم پول می‌دهد.

صلوات!

۱. در بحث پدیده انجمن حجتیه، که می‌دانید این‌ها از پیروان مکتب تفکیک بوده‌اند و پیرو آقای حلبی شاگرد آمیز مهدی اصفهانی مؤسس مکتب تفکیک بوده‌اند که با استناد چند تا روایت که قبل از قیام قائم نمی‌شود قیام کرد، در نهایت با فرازاها و فرودهایی که داشت، تئوری‌ای بنا شد که با مذهب پدر مذهب را دارند در می‌آورند.

این تئوری، تئوری است که بسیار خطرناک‌تر است تا تئوری کفر علیه مذهب! در این تئوری است که آدم‌ها گیر می‌افتند. من کاری به آقای حلبی ندارم که ایشان در انقلاب و جنگ پیام دادند ولی شاخه‌ای که از ایشان جدا شد و تئوری خودش را دارد معرفی می‌کند. این تئوری تئوری مذهب علیه مذهب است؛ یعنی اندیشه‌ای از متن مذهب بلند می‌شود و به جنگ خود مذهب می‌آید؛ چون با ادبیات دین دارد می‌آید جلو. لذا نماز خواندن در مسجد ضرار باطل است اصلاً، در صورتی که نماز خواندن در کلیسا و کنیسه باطل نیست!

۲. یادش به‌خیر! مسجد آقای بهجت. حداقل بیست تا مجتهد پشت آقای بهجت نماز می‌خواند. به اضافه صد تا طلبه درس خارج، یک عالمه مؤمن‌های پاکار؛ یعنی این مسجد، با این امام و مأمومین می‌شود مسجد با فضیلت. و این طهارت، طهارت باطنی است که قرار است در مسجد کسب بشود.

۳. نهج البلاغه: حکمت ۱۷.

۴. در تأسیس بنا باید آدم‌ها و پول‌های پاک دخیل باشند

(سؤال) در شالوده‌ریزی یک بنا مهم است که چه آدم‌هایی باشند! پول بنا را آدم‌های پاک بدهند. یک وقتی یک مسجدی می‌شود مسجد اعظم که از صبح تا شب دارد توش قال الباقر قال الصادق گفته می‌شود و توش مجتهد پرورده می‌شود. یک مسجد به دست یک مرجع دینی آیت‌الله بروجردی ساخته می‌شود. زوار می‌آمدند (اسم این‌ها در دفتر مسجد ثبت شده) کسی که پول داشت پول می‌داد و اگر نداشت یک روز می‌ایستاد کارگری می‌کرد. چه اخلاص‌ها و چه پول‌هایی توی کار خرج بشود خیلی مهم است. به لحاظ ظاهر و معماری هم مسجد اعظم، بنای خاصی نیست. نه گنبدی دارد و نه کاشی‌کاری درستی! اما یک وقت هم یک مسجدی پرزرق و برق ساخته می‌شود اما دو ردیف نمازگزار بیشتر ندارد. از صبح تا شب هم درش بسته است. نماز صبح هم توش برگزار نمی‌شود! یک نماز مغرب و عشا به زور توی آن خوانده می‌شود!

۵. کسی نصف شب به من زنگ زد که من سید مهدی عسگری (امام زمان) را به خواب دیدم، گفتم: بگیر بخواب! کسی که امام زمان را به خواب ببیند که مضطرب نمی‌شود! صبح که بلند شدم، دیدم ۱۰۷ تا miscall انداخته!